

'I'd like another doctor to come and see me

When Dave Perkins was young, he played a lot of games, and he was thin and strong, but when he was forty-five, he began to get fat and slow. He was not able to breathe as well as before, and when he walked rather fast, his heart beat painfully.

He did not do anything about this for a long time, but finally he became anxious and went to see a doctor, and the doctor sent him to hospital. Another young doctor examined him there and said, 'I don't want to mislead you, Mr Perkins. You're very ill, and I believe that you are unlikely to live much longer. Would you like me to arrange for anybody to come and see you before you die?'

Dave thought for a few seconds and then he answered, 'I'd like another doctor to come and see me.'

هنگامی که دیو پرکینس جوان بود، او خیلی ورزش می‌کرد، و لاغر و قوی بود، اما هنگامی که چهل و پنج ساله شد، شروع به چاق شدن و تنبل شدن کرد. او قادر به نفس کشیدن مانند قبل نبود، و هنگامی که مقداری تندتر حرکت می‌کرد، ضربان قلبش به سختی می‌زد.

او برای مدت طولانی در این باره کاری نکرد، اما در آخر نگران شد و به دیدن یک دکتر رفت، و دکتر او را به یک بیمارستان فرستاد. دکتر جوان دیگری او را در آنجا معاینه کرد و گفت: آقای پرکینس من نمی‌خواهم شما را فریب دهم. شما بسیار بیمار هستید، و من معتقدم که بعید است شما مدت زمان زیادی زنده بمانید. آیا مایل

هستید ترتیبی بدهم قبل از اینکه شما بمیرید کسی به ملاقات شما بیاید؟

دیو برای چند ثانیه فکر کرد و سپس پاسخ داد، مایلم تا یک دکتر دیگر بیاید و مرا ببیند.

www.irlanguage.com